

«بُتِ جَان» يَا «تَبِ جَان»؟

بازخوانی عبارتی از مجموعهٔ
رسائل فارسی خواجه عبدالله انصاری

۷-۳

— جویا جهانبخش

Bot-e Ján or Tab-e Ján? Rereading a Phrase from Khwaja Abdullah Ansari's Collection of Persian Rasāel
By: Juyā Jahānbakhsh

Abstract: In Khwaja Abdullah Ansari's *Collection of Persian Rasāel*, published by Muhammad Sarvar Mola'ei, there is an article under number 10, titled "Anonymous article", which is attributed to Khwaja. It has probably been compiled and codified under his name by some of his adherents. In the article, there is one sentence: "chon yār ah lašt kār sahl ašt, sohbat bā ahl bābat-e jān ašt, sohbat-e nā-ahl bot-e jān ašt". In the present article, the author is rereading this sentence. He has stated that the right words are "tab-e jān", not "bot-e jān". The article also discusses the meaning of this sentence, its exact translation in Arabic, and some examples of this sentence being used in the old texts.

Key words: Bot-e jān, tab-e jān, Persian Rasāel, Khwaja Abdullah Ansari, Muhammad Sarvar Mola'ei.

(بُتِ جَان) أَمْ (تَبِ جَان)؟

مراجعة إحدى عبارات مجموعة الرسائل الفارسية
للخواجه عبد الله الأنصاري

الخلاصة: احتوت مجموعة الرسائل الفارسية للخواجه عبد الله الأنصاري التي قام بنشرها محمد سرور مولائي على رسالة حملت الرقم ١٠، وقد تم نشرها دون عنوان باعتبارها من الكلام المنسوب للخواجه والذي يُحتمل أن يكون بعض محبيه ومرديه قد قام بجمعه وتدوينه. وقد حوت الرسالة المذكورة على عبارة هذا نصها: «چون یار اهل است کار سهل است، صحبت با اهل بابت جانست، صحبت نا اهل بُتِ جانست». وقد تأمل كاتب المقال في قراءة هذا البيت وتوقف عند عبارته قائلاً إنَّ الصحيح في قراءتها هو: (صحبت نا اهل تبِ جانست) نه (بُتِ جانست). وتأيداً لما ذكره يبين معنى العبارة، كما يؤسّر كونها هي الترجمة الدقيقة لعبارتها العربية (حمى الروح)، ثمّ يختم مقاله بإيراد المصاديق لاستخدام هذا التعبير في النصوص القديمة.

المفردات الأساسية: بُتِ جَان (= صنم الروح)، تَبِ جَان (= حمى الروح)، الرسائل الفارسية، الخواجه عبد الله الأنصاري، رسائل الخواجه عبد الله الأنصاري، محمد سرور مولائي، حمى الروح، الرسائل الفارسية.

چکیده: در مجموعه رسائل فارسی خواجه عبدالله انصاری که توسط محمد سرور مولائی به زیور طبع آراسته شده است، رساله ای زیر شماره ۱۰ و با سرنویس رساله بی نام به چاپ رسیده که سخنانی منسوب به خواجه است که احتمالاً بعضی دوستداران وی به نام ایشان گرد آورده و مدون ساخته اند. در رساله مذکور عبارتی به چشم میخورد: «چون یار اهل است کار سهل است، صحبت با اهل بابت جانست، صحبت نا اهل بُتِ جانست». نویسنده در نوشتار حاضر این عبارت را مورد بازخوانی قرار داده و اینگونه اظهار می دارد که صحبت نا اهل تبِ جانست، نه بُتِ جان. وی با بیان معنای این عبارت و نیز ترجمه دقیق تعبیر عربی آن «حمى الروح» و ذکر مصادیقی از به کارگیری این تعبیر در متون قدیم، نوشتار را به پایان می رساند.

کلیدواژه: بت جان، تب جان، رسائل فارسی، خواجه عبدالله انصاری، رسائل خواجه عبدالله انصاری، محمد سرور مولائی، حمى الروح، رساله های فارسی.



در مجموعه رسائل فارسیِ خواجه عبدالله انصاری که دانشمندی محترم و ادیبِ خدوم، جناب آقای دکتر محمد سرور مولائی - دامِ علاه!، ترتیب کرده‌اند، و بحقِ مجموعی است کرامتند، و سزایند مذاقه‌های گونه‌گون، رسالتی هست که زیر شماره ۱۰ و با سرنویس «رساله بی‌نام» به چاپ سپرده‌اند (مجموعه رسائل فارسیِ خواجه عبدالله انصاری، به تصحیح و... ی دکتر محمد سرور مولائی، ج: ۳، تهران: انتشارات توس، ۱۳۸۹ هـ.ش.، ۲ / ۴۷۳ - ۴۹۲)، و چنان که خود نیز بدُرست دریافته و اِشارت نیز کرده‌اند (نگر: همان، ۱ / صد و هشتاد و شش - صد و هشتاد و هشت)، ریخته خامه خواجه عبدالله انصاری هرزوی نمی‌نماید؛ بلکه سُخنانی است منسوب بدوئی که با احتمالِ بعضی پسنینیان دوستدار خواجه هرات به نام وی گرد کرده و مُدَوّن ساخته‌اند، و پاره‌هایی از آن را در دیگر رساله‌های فارسیِ مُنتسب به خواجه عبدالله می‌توان دید و یافت (سنج: همان، ۱ / صد و هشتاد و هفت؛ و: ۲ / ۴۷۵، پینوشت). مَأخَذُ طبع و نَشْر این رساله، دَسْتَنوشتی آرجدار است که به سال ۸۵۲ هـ.ق. کتابت گردیده است (سنج: همان، ۱ / ده)؛ و از رَهْمُگُذَرِ زَبان و ساختار این رساله، حدس می‌توان زد که تألیف آن، اگرچه از روزگار حیاتِ خواجه هرات مُتأخِر است، بسا که بسی بر تاریخ کتابت این دَسْتَنوشت مَأخَذُ تَقْدُم داشته باشد؛ وَ الْعِلْمُ عِنْدَ اللَّهِ تَعَالَى.

به هرزوی، «رساله بی‌نام» چاپ شده در مجموعه رسائل فارسیِ خواجه عبدالله انصاری، هرچه باشد و از هرکه باشد، بی‌گفت و گوی، از برگهای پیرو بس روزگار آلود و یادگارهای دیرین زمان فرسود فرهنگ کهن ماست، و خورند دُرست خوانی و درنگ سزنده.

در این رساله بی‌نام، از جمله، می‌خوانیم:

«چون یار اهل است کار سهل است، صحبت با اهل بابت جانست، صحبت ناهل بُتِ جانست» (همان، ۲ / ۴۷۹).

آنچه آوژدیم، صَبِط و خوانشِ آقای دکتر محمد سرور مولائی - زیدِ عِزَّة العالی - است در مجموعه رسائل فارسیِ خواجه عبدالله انصاری. این خوانش، خالی از غموضی نیست.

«چون یار اهل است کار سهل است»، سُخنی است ساده و زودباب. «صحبت با اهل بابتِ جانست» نیز غموضی ندارد. «بابت» چیزی، به معنای مُناسب و درخور و مُتناسب با آن چیز است؛ تعبیری بسیار شایع در لِسانِ قُدما که در زَبانِ امروز اندکک ناآشنا می‌نماید؛ و چه باک؟! ...

سنائی عَزَنوی می‌گفت:

عِشقی رُخ تو، بابتِ هر مُختَصری نیست

وَصَلِ لَبِ تو، درخورِ هر بی‌خبری نیست

(دیوان حکیم سنائی، به کوشش: مظاهر مُصَفَّاء، تهران: انتشارات زوّار، ۱۳۸۹ هـ.ش.، ص ۳۹۱، ب ۷۴۷۱).

باری، از این «بَابَتِ» هَم دَغَدَغَه‌ای نیست! ... آنچه مُبْهَم و غامِض می‌نماید، این فِقره است:

«صَحْبَتِ نَاهِلِ بُتِ جَانِسْت».

«بُتِ جَان» چگونه چیزی است؟ ... «صَحْبَتِ نَاهِلِ بُتِ جَانِسْت» یعنی چه؟

پندارِ مَن بُنْدَه، این است که تعبیر «بُتِ جَان» که طابعِ مَجْموعَهٗ رَسَائِلِ فارسیِ خواجه عبدالله آنصاری آشکارا به همین ریخت (به پیش‌بای) خوانده و ضَبْطِ کرده‌اند، مُصَحَّفِ «تَبِ جَان» باشد.

آری، «صَحْبَتِ نَاهِلِ تَبِ جَانِسْت»، نه «بُتِ جَان».

مَقْصود از این هَم که «صَحْبَتِ نَاهِلِ تَبِ جَانِسْت»، بی‌گمان این است که:

جانِ آدمی از مُصَاحَبَتِ نَاهِلَانِ و ناسازان می‌گدازد، بی‌قرار و فِگار می‌شود، در تَب و تاب می‌افتد، رنج و دُچارِ شِکَنجِه می‌گردد.

یعنی - بیش و کم - همان که خواجه شیراز حافظ می‌فرمود - و چه راست می‌گفت و دُرُست! - که: «روح را صُحْبَتِ نَاجِسِ عَذَابِیَسْتِ أَلِیْمِ!!»، و شیخ شیراز سعدی می‌گفت: «دیدارِ یارِ نَامُتَنَاسِبِ جَهَنَّمِسْت!»،^۱ و غایتِ مُفَادِ همان که از قولِ عَرَبِ آورده‌اند که: «أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ ... جَوَارِ مِنْ لَا أُحِبُّ!»^۲.

این «تَبِ جَان»، تَرْجَمَهٗ ذَقِیقِ تَعْبِیْرِ عَرَبِیِ «حُمَى الرُّوحِ» است که بارها در مَثَنَهایِ قَدِیمِ به کار رفته است، و گذشتگان دیده‌وَرِ ما، هَمَنِشِینِی با گِرَاجانانِ را - أَعَاذَنَا اللهُ تَعَالَى مِنْهُمْ! - بدرستی «تَبِ جَان / حُمَى الرُّوحِ» قَلَمِ می‌دادند.

در کتابِ دَمُّ الثَّقَلَاءِ أَبُو بَکْرٍ مُحَمَّدُ بْنُ خَلْفِ بْنِ مَرْزَبَانَ بَغْدَادِی (ف: ۳۰۹ هـ.ق.) می‌خوانیم:

«حَدَّثَنَا أَبُو بَکْرٍ الْکُوفِیُّ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ قُدَامَةَ عَنِ الْجَرَمَازِیِّ، قَالَ: سَمِعْتُ جَبْرِیْلَ - وَهُوَ مُتَطَبِّبٌ كَانَ بِالشَّامِ - قَالَ: نَجِدُ فِي كِتَابِنَا: مُجَالَسَةُ الثَّقِیلِ حُمَى الرُّوحِ.»

(تحقیق: مأمون محمود یاسین، ط: ۱، مُمُتَسَّسَةُ عُلُومِ الْقُرْآنِ، دار ابن کثیر، ۱۴۱۲ هـ.ق.، ص ۴۱؛ و تحقیق: مُحَمَّدُ حُسَیْنِ الْأَعْرَجِیِّ، کولونیا: منشورات الجَمَلِ، ۱۹۹۹ م.، ص ۷۹ - بدونِ «وَهُوَ» -).

دکتر مُحَمَّدُ حُسَیْنِ الْأَعْرَجِیِّ، طابعِ دَمُّ الثَّقَلَاءِ، در هَامِشِ آن کتاب یاد آور شده است که مقصود از این «جبریل»، جبرئیل بن بختیشوع نیست، زیرا که جبرئیل بن بختیشوع در شام نمی‌زیسته است، بلکه در بغداد پزشکی هارون الرشید بوده است، و پس از وی نیز در خدمتِ پسرانِ هارون، امین و مأمون، بوده است (نگر: همان، تحقیق: مُحَمَّدُ حُسَیْنِ الْأَعْرَجِیِّ، ص ۷۹، هَامِش).

وانگهی، دانستی است که قریب به همین سخن در مامنامه‌هایِ اَدَبِ و فَرَهَنگِ پیشینیان از قولِ بختیشوع طبیب منقول است.

در عُیُونِ الْأَخْبَارِ ابْنِ قُتَيْبَةَ ی دینوری (أَبُو مُحَمَّدِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُسْلِمٍ / ف: ۳۷۶ هـ.ق.) آمده است:

«قَالَ بَخْتِشُوعٌ لِلْمَأْمُونِ: لَا تَجَالِسِ الثَّقَلَاءَ فَإِنَّا نَجِدُ فِي الطَّبِّ: مُجَالَسَةَ الثَّقِیلِ حُمَى الرُّوحِ.»

(سَرَحَهٗ وَضَبَطَهٗ وَعَلَّقَ عَلَيْهِ وَ قَدَّمَ لَهُ وَ رَتَّبَ فَهَارِسَهٗ: الدُّكْتُورُ یُوسُفُ عَلِیُّ طویل، ط: ۳، بیروت: دار الکتبِ الْعِلْمِیَّةِ،

۱. دیوان حافظ، خواجه شمس‌الدین محمد حافظ [شیرازی]، به تصحیح و توضیح: پرویز ناتل خانلری، ج: ۳، تهران: شرکت سهامی انتشارات خوارزمی، ۱۳۶۶، غ: ۳۶۰، ب: ۲.

۲. کُلُوبَاتِ سَعْدِیِّ، به اهتمام: مُحَمَّدُ عَلِیِّ فُرُوعِی [با همکاری: حبیب یغمائی]، [بازچاپ زیر نظر: بهاء‌الدین خرمشاهی]، ج: ۱۵، تهران: مُمُتَسَّسَةُ انْتِشَارَاتِ امیرکبیر، ۱۳۸۹ هـ.ش.، ص ۴۳۹، غ: ۷۶، ب: ۱.

۳. کُلُوبَاتِ سَعْدِیِّ، تصحیح و توضیح: دکتر غلامحسین یوسفی، ج: ۱۰، تهران: شرکت سهامی انتشارات خوارزمی، ۱۳۹۱ هـ.ش.، ص ۱۶۳، س: ۲۲.

۱۴۲۴ هـ.ق.، ۱ / ۴۲۷).

در بعضی منابع، «مُجَالَسَةُ الثَّقِيلِ حُمَى الرُّوحِ» را از قول خود مأمون نقل کرده و از سُخْنَانِ وی شمرده‌اند (نگر: تاریخ گزیده، حمدالله بن ابی بکر أحمد بن نصر مُستوفی قزوینی، به اِهِتِمَام: دکتر عبد الحسین نوائی، تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر، ج: ۲، ۱۳۶۲ هـ.ش.، ص ۳۱۵).

در پاره‌ای از مامنامه‌های کهن، «مُجَالَسَةُ الثَّقِيلِ حُمَى الرُّوحِ» را از قول جالینوس حکیم نقل کرده‌اند (نگر: زهر الآداب وَ تَمَرُ الْأَبَابِ، ابواسحاق ابراهیم بن علی الحضری القیروانی، مَفْضَلٌ وَ مَضْبُوطٌ وَ مَشْرُوحٌ بِقَلَمِ الدَّكْتُورِ زَكِيِّ مُبَارَكٍ، بیروت: دار الجیل، ط: ۴، ۱۹۷۲ م.، ۴ / ۹۳۲)؛ و باحتمال همین است ریشه گُفتاورد پزشکان ترسای عراق و شام که این سُخْن را از پیشینیان خویش نقل می‌کرده‌اند.

سُخْنِ جالینوس حکیم را، در پاره‌ای از مامنامه‌های کهن، بدین ریخت آورده‌اند:
«وَقَالَ جَالِينُوسٌ: لِكُلِّ شَيْءٍ حُمَى، وَ حُمَى الرُّوحِ النَّظَرُ إِلَى الثَّقَلَاءِ.»

(احیاء علوم الدین، ابوحامد الغزالی، مع مُقَدِّمَةِ بَقَلَمِ: الدَّكْتُورِ بَدْوَى طِبَّانَةَ - وَ مَعَهُ: الْمُغْنَى عَنِ حَمَلِ الْأَسْفَارِ فِي الْأَسْفَارِ فِي تَخْرِيجِ مَا فِي الْأَحْيَاءِ مِنَ الْأَخْبَارِ، وَ بِهَا مِشْهُ: عَوَارِفُ الْمَعَارِفِ وَ تَعْرِيفُ الْأَحْيَاءِ بِفَضْلِ الْأَحْيَاءِ وَ الْإِمْلَاءِ عَنِ إِشْكَالَاتِ الْأَحْيَاءِ، مَكْتَبَةُ وَ مَطْبَعَةُ كَرِييَاثَةِ فَوْتَرَا، أُفْسَتْ طَبْعِ قَدِيمِ، ۲ / ۲۳۵ - در بحث از فائده ششم از فوائد عُزَلَتْ)، باری، این مضمون، یا شبیه بدان، از دیگر کسان هم مأثور است.

در تاریخ بغداد ابوبکر أحمد بن علی خطیب بغدادی (ف: ۴۶۳ هـ.ق.) می‌خوانیم:
«أَخْبَرَنَا الْحَسَنُ بْنُ أَبِي بَكْرٍ، أَخْبَرَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ إِسْحَاقَ بْنِ إِبْرَاهِيمَ الْبَغَوِيِّ، حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ الْعَنْزِيُّ، حَدَّثَنَا أَبُو عَمْرٍو الْبَاهِلِيُّ قَعْنَبٌ، وَ الرَّيَاشِيُّ، قَالَا: حَدَّثَنَا الْأَضْمَعِيُّ عَنِ ابْنِ أَبِي طَرْفَةَ، قَالَ: مُجَالَسَةُ الثَّقِيلِ حُمَى الرُّوحِ.»
(تاریخ بغداد أو مدينة السلام، دراسة وَ تَحْقِيق: مُصْطَفَى عَبْدِ الْقَادِرِ عَطَا، بیروت: دار الکتب العلمیة، ط: ۱، ۱۴۱۷ هـ.ق.، ۷ / ۴۰۹).

در کتاب پُرَاظِلَاعِ تاریخِ مَدِينَةِ دِمَشَقِ وَ ذِكْرِ فَضْلِهَا وَ تَسْمِيَةِ مَنْ حَلَّهَا مِنَ الْأَمَائِلِ أَوْ اجْتَازَ بَنَوَاحِيهَا مِنْ وَارِدِيهَا وَ أَهْلِهَا تَأَلِيفِ حَافِظِ أَبُو الْقَاسِمِ عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ هَبَةَ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ شَافِعِي مَعْرُوفِ بِهِ ابْنِ عَسَاكِرِ (ف: ۵۷۱ هـ.ق.) آمده است:

«... أَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحَسَنِ الصُّوفِيُّ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا الْحُسَيْنِ الْمَالِكِيَّ يَقُولُ: سَمِعْتُ أَبَا الْقَاسِمِ جُنَيْدَ بْنَ مُحَمَّدٍ يَقُولُ: الْجُلُوسُ مَعَ الْأَضْدَادِ حُمَى الرُّوحِ.»

(تاریخ مَدِينَةِ دِمَشَقِ، دراسة وَ تَحْقِيق: عَلِي شِيرِي، بیروت: دار الفکر، ط: ۱، ۱۴۱۸ هـ.ق.، ۵۶ / ۱۱۹).

همنشینی با گرانجانان را، پیشینیان، تب نهان (یا: تب خفیف) نیز خوانده‌اند.

در همان کتاب دَمُ الثَّقَلَاءِ ابوبکر مُحَمَّد بن خَلْف بن مرزبان بغدادی که از دیرینه‌ترین منابع مُسْتَقَلِّ موجود از برای مطالعه در این موضوع بشمار است، می‌خوانیم:

«حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عِمْرَانَ بْنِ زَيْدِ الصَّبِيِّ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الطُّوَالِ، عَنِ الْأَضْمَعِيِّ، قَالَ: قَالَ ابْنُ أَبِي طَرْفَةَ: مُجَالَسَةُ الثَّقِيلِ حُمَى بَاطِنَةٌ.»

(تَحْقِيق: مأمون محمود یاسین، ط: ۱، مؤسسه علوم القرآن، دار ابن کثیر، ۱۴۱۲ هـ.ق.، ص ۲۵؛ وَ تَحْقِيق: مُحَمَّدُ حُسَيْنِ الْأَعْرَجِي، كولونیا: منشورات الجمل، ۱۹۹۹ م.، ص ۶۲).

باز در همان کتاب دیرینه دَمُ الثَّقَلَاءِ بغدادی، گُفت و شنودی میان مأمون عباسی و اسحاق بن ابراهیم طاهری که

امیر یغداد و صاحبِ شرطه‌ی آنجا بوده است، درج گردیده که در آن، «مُجَالَسَةُ الثَّقِيلِ» به «حُمَى الرِّبْعِ» مانند شده است (نگر: هَمان، تحقیق: مُحَمَّد حُسَيْن الأَعْرَجِي، کولونیا: منشورات الجَمَل، ۱۹۹۹ م.، ص ۸۲)؛ و «حُمَى الرِّبْعِ»، تَبِ را گویند که یک روز بگیرد و دو روز واگذازد و روز چهارم باز به سُراغِ شَخْصِ آید^۴ آنچه برداشت ما را در خوانش و ایضاح «تَبِ جان» و بازگشت آن به آنچه دربارهٔ ثَقِيلان و گرانجانان زبازد گذشتگان بوده است، مَوَكَّد می‌سازد، هَمانا دُنْبَالُهُ سُخْنِ پَرْدَاژندهٔ آن «رسالهٔ بی‌نام» چاپ شده در مجموعهٔ رَسَائِلِ فارسی خواجه عبدالله آنصاری است که در پَی فِقْرُهُ «چون یار اهل است کار سهل است، صحبت با اهل بابت جانست، صحبت نا اهل بُتِ جان [/ به خوانش ما : تَبِ جان] است»، نوشته است:

«رباعی:

آنکس که گرانست و بداند که گرانست والله^۷ که گران نیست سبک روح جهانست
آنکس که گرانست و نداند که گرانست والله که گرانست و گرانست و گرانست!!

(مجموعهٔ رَسَائِلِ فارسی خواجه عبدالله آنصاری، چ مولائی، ۲ / ۴۷۹).

این دو بیت که در ترازوی تَدْوُق و سُخْنِ شناسی پُرورنی ندارد، دَسِتِ کَم به این کار می‌آید که مُسَلَّم دارد مقصود از آن «صحبتِ نا اهل»، بی هیچ شُبُهه، همین مُصاحَبَت و مُجَالَسَت است با گرانان و ثَقِلان و ناسازان، و بی کُفَت و گوئی، سُخْنِ راجع است به هَمان زبازد گذشتگان که می‌گفتند: «مُجَالَسَةُ الثَّقِيلِ حُمَى الرُّوح».

گرانجانی نخواهد بود اگر در پایان این مقال، به جَدِی طِبَّت آمیز!، بَر سُخْنِ پیشینیان اِعْتِراض کنیم و بگویم که: تعابیری چون «تَبِ جان» و «حُمَى الرُّوح»، با همهٔ پُختگی و سُختگی شان، از بیان مَرَاتِبِ ناخوشی مُجَالَسَت و مُصاحَبَت با ثَقِيلان، قاصِر و عاجز است؛ و ثَقِل ثَقِلًا، فَرَاتِر از اینها، بَل (وَرایِ حَدِّ تَقْرِیرِست)!!! راست گفت آن که کُفَت:

لَحْمٌ لُ تَهَامَةٌ وَ جِبَالٌ أُخْدِ وَ مَاءُ الْبَحْرِ يُنْقَلُ بِالزَّيْبِلِ
وَ نَقْلُ الصَّخْرِ فَوْقَ الظُّهْرِ عَزْبًا لَأَهْوَنُ مِنْ مُجَالَسَةِ الثَّقِيلِ!^۸

خُدایِ را می‌خوانیم، و از او، به دِل و جان، توفیقی ظرافت و سَبْکُروحی می‌خواهیم و نِعَمَتِ مُرافَقَتِ ظریفان و سَبْکُروحان می‌جوییم... ایدون باد! بحَقِّ سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الْأَمْجَاد!

۴. این تعبیر را نیز سَنُج با: رِبْعِ الْأَبْرَارِ وَ نُصُوصِ الْأَخْبَارِ، أَبُو الْقَاسِمِ مُحَمَّدُ بْنُ عَمْرِو الرَّمْثَسَرِيِّ، تحقیق: عَبْدِ الْأَمِيرِ مَهْنَا، بیروت: مَوْسَسَةُ الْأَعْلَمِي لِلْمَطْبُوعَاتِ، ط: ۱، ۱۴۱۲ هـ.ق.، ۲۰ / ۲۲۹.

۵. در باب «حُمَى الرِّبْعِ». که در نگارشها و سرایشهای فارسی (و از جمله: سروده‌های خاقانی شروانی) هم به ریخت «تَبِ رِبْعِ» مذکور و مسطور است، نگر: الضحاح (تاج اللغة و صحاح العربیة)، إسماعیل بن حماد الجوهري، تحقیق: أحمد عبد الغفور عطار، ط: ۴، بیروت: دار العلم للملايين، ۱۴۰۷ هـ.ق.، ۳ / ۱۲۱۲؛ و: المصباح المنیر فی غریب الشرح الكبير للراغبی، أحمد بن محمد بن علی المقرئ القیومی، تحقیق: الدكتور عبد العظیم السنّاونی، ط: ۲، القاهرة: دار المعارف، بی تا، ص ۲۱۷؛ و: سُرخِ أَسْوَْلِ الكافی، المؤلف: مُحَمَّد صالح المازندرانی، مع تعالیق: المیرزا أبو الحسن السَّعْرانی، صَبْط وَ تَصْحیح: السَّید علی عاشور، ط: ۱، بیروت: دار إحياء التراث العربی، ۱۴۲۱ هـ.ق.، ۱۲ / ۳۶۸؛ و: فَرْهَنْگِ إِصْطِلَاحَاتِ پَزشکی و داروشناسی در آدبِ فارسی، دکتر مهدی مُحَقِّقِ با همکار: حمیده ججازی، ج: ۱، تهران: سازمان مطالعه و تدوین کُتُبِ علومِ انسانی دانشگاهها (سمت) / مَرکَزِ تحقیق و توسعهٔ علومِ انسانی، ۱۳۹۴ هـ.ش.، ص ۱۰۷ (با صَبْطِ «تَبِ رِبْعِ»: که البته سهواست).

۶. بجاست نیز یاد کنیم از این که:

در تاج العروس سَيِّدِ مُرْتَضَى زبیدی (دراسة و تحقیق: علی شیری، بیروت: دار الفکر، ۱۴۱۴ هـ.ق.، ۱۴ / ۸۶) آمده است:

«مُجَالَسَةُ الثَّقِيلِ تَضْنِي الرُّوح».

بِرَایَمَنْدَانِ بوشیده نیست که مُشْتَبَعْد نَبَیْد که «تَضْنِي الرُّوح»، مُضَحَف «حُمَى الرُّوح» باشد؛ وَ اللهُ أَعْلَمُ بِخَفَائِقِ الْأَحْوَالِ.

۷. چنین است در مَأْخَذِ چاپی در هردو بیت؛ لیک در چنین جایها صَبْطِ «اللَّهُ» بدونِ أَلِفِ مقصوره روی تشدید، مُناسِبْتِ ترمی نماید تا «الله» با أَلِفِ مقصوره؛ چه، با خوانش مورد اِقتِضای وزن شِعْرِ نیز سازگارتر است؛ مانند همین نمونهٔ مورد بحث در متن، یا آنجا که حافظ می‌فرماید:

دِل تَبِیِ خُونِ بَه کَفِ آوَرْدِ وُلِیِ دِیدِه بَرِیخْتِ

اللَّهُ اللهُ! که تَلَفِ کَرْدِ وَ که اندوخته بود!

۸. البدایة و النّهایة، أَبُو الفِداءِ إسماعیل بن کثیر الدمشقی، حَقَّقَهُ وَ دَقَّقَ أَسْوَْلَهُ وَ عَلَّقَ حِوَاثِیَهُ: علی شیری، ط: ۱، بیروت: دار إحياء التراث العربی، ۱۴۰۸ هـ.ق.، ۱۳ / ۱۱۶.